

سیرت حوزہ اصفہان

دقرونم

مجدود نور محمد

مرکز تحقیقات رایانہ ای حوزہ علمیہ اصفہان

نورمحمدی، محمد جواد، ۱۳۴۷.

میراث حوزه اصفهان / به اهتمام محمد جواد نورمحمدی : [برای] مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان. - قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (ع)، ۱۳۸۶.

ج. - (مجموعه منشورات: ۱۴) ۳۰۰۰۰ ریال: شابک دوره: 1 - 7 - 964 - 96108 ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۵): (ج. ۳): ISBN : 964 - 96108 - 6 - 3

۱. اسلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. فلسفه اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

۳. کلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۴. فقه جعفری - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

الف. نورمحمدی، محمد جواد، گردآورنده. ب. حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه‌ای.

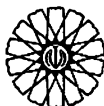
ج. عنوان. ۴۳۲ ص.

۲۹۷/۰۴

۸۲-۳۵۱۷۲ م

BP ۱۱ / ص ۳۹

کتابخانه ملی ایران



موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء



مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

کتابخانه
مرکز علمی حوزه علمیه اصفهان
۰۲۲۲۶۶

■ میراث حوزه اصفهان / ۳

- به اهتمام : محمد جواد نورمحمدی
- پژوهش : مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان
- ناشر : مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (ع)
- چاپ و لیتوگرافی : اعتماد
- صحافی : یاس
- نوبت چاپ : اول / فروردین ۱۳۸۶
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۳۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردیبهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

تلفن: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰-۵

WWW.hozeh.org

دورنگار: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰

مرآت العاشقین

شیخ محسن عاصی اصفهانی رشتی (متوفای بعد ۱۲۹۰)

تحقیق و تصحیح: علی صدراپی خویی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در آمد

اهتمام به اخلاق و تهذیب نفوس، دغدغه اصلی عالمان و عارفان الهی بوده و آنان با گفتار و رفتار خود دیگران را به پویش راه حق و پیمودن مسیر پر فراز و نشیب آن دعوت می کردند.

در این میان نقش نظم از نثر بیشتر بوده است؛ روانی و سلاست نظم آن چنان جانها را جذب می نموده که گاه یک بیت شعر عرفانی موجب هیجان روحی گردیده و شخص به فرارفتن از عالم مادی روحش را به پرواز در می آورد.

از نمونه این گونه منظومه ها می توان از مثنوی معنوی و گلشن راز و نزهة الارواح و منظومه سیر و سلوک صفای اصفهانی یاد کرد.

در این نوشته نیز یکی دیگر از این منظومه‌ها به نام مرآت العاشقین، اثر عاصی اصفهانی تقدیم می‌گردد.

مؤلف

ناظم و سراینده این اثر، شیخ محمد محسن بن شیخ محمد رفیع رشتی اصفهانی متخلص به عاصی و مشهور به خاکسار است.

او از طرف پدر از احفاد شیخ مفید و از جانب مادر از احفاد شیخ بهایی است؛ چنانچه خود در کتاب «وسيلة النجاة» بدان تصریح نموده است.^۱

پدرش شیخ جمال‌الدین محمد رفیع رشتی بن محمد حسین بن محمد رفیع تولی رشتی است که در سال ۱۲۳۷ ق به رحمت ایزدی پیوسته است.^۲

محمد محسن در سال ۱۲۲۴ ق در اصفهان چشم به جهان گشود و در همان شهر تحصیلات علمی خود را در نزد پدرش شروع نمود. در سیزده سالگی پدرش از دنیا رفت و ادامه تحصیلات خود را نزد کلباسی، صاحب منهاج و سید میر محمد شهبهانی اصفهانی و سید ابوتراب بن محمد موسوی اصفهانی و سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی و شیخ عبدالعلی ماسولجی رشتی گذراند. و از شهبهانی و ماسولجی اجازه نقل روایت دریافت نمود. او در سال ۱۲۵۷ به زادگاه پدرانش رشت و لاهیجان مسافرت کرد و تا سال ۱۲۶۷ در آنجا بود تا اینکه از این سال تا سال ۱۲۸۷ ساکن قزوین گردید.^۳

او زیاد مسافرت می‌نمود و به همین دلیل از پایان زندگانی و تاریخ وفاتش اطلاعاتی در دست نیست. آخرین اطلاع از وی سال ۱۲۹۰ ق است که کتاب

(۱) الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

(۲) تراجم الرجال، سید احمد حسینی اشکوری، ج ۳، ص ۲۴۷۰؛ الکرام البررة، ص ۵۷۷.

(۳) موسوعة مؤلفی الامامیة، مجمع الفکر الاسلامی، ج ۱، ص ۵۲۲.

«دافع البلیة» را در این سال نگاشته است. او عالمی دارای اطلاعات گسترده در علوم مختلف بود و در علوم غریبه نیز دستی داشت. او شیفته تألیف بود و بنا به تصریح خودش در کتاب «دافع البلیة» تا آن تاریخ (۱۲۹۰ ق)، هفتصد و ده کتاب به نظم و نثر نوشته است.

او به فارسی و عربی شعر می‌سروده و در اشعار فارسی‌اش عاصی تخلص می‌کرد.

خاندان

مؤلف در خاندانی رشد و نمو نموده که شخصیت‌های علمی دیگری نیز در آن به ظهور رسیده‌اند که از جمله آن پدرش که آثاری نیز داشته است. همچنین مؤلف برادری داشته به نام محمد بن رفیع که از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری بوده است. همچنین دو پسر داشته به نام‌های محمد علی و حسین علی که گویا از اهل علم بوده‌اند.

آثار

چنانچه یاد شد شیخ محسن رشتی به تألیف و تصنیف علاقه زیادی داشت و بیش از هفتصد کتاب به نظم و نثر نگاشته است. از آثار او تاکنون چیزی منتشر نشده است. اغلب آثار وی به کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی نجفی منتقل شده و به خط وی در آنجا نگهداری می‌شود. برخی از آثار وی عبارتند از:

- ۱- بحر العرفان (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).
- ۲- بحر المواعظ للحبيب الواعظ (مرعشی، نسخه ش ۷۳۹).
- ۳- بدر المنیر (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).
- ۴- تحفة الایادی (مرعشی، نسخه ش ۷۳۹).
- ۵- تحیات المعصومین (مرعشی، نسخه ش ۲۴۸۶).

- ۶- تبصرة الناظرین فی کشف مدارک احکام فروع دین (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).
- ۷- تذکرة الاقوال فی فقه سیّد الرسل و آله المفضل (مرعشی، نسخه ش ۳۱۸۸ - ۳۱۹۰، ۳۲۸۳، ۳۵۲۷).
- ۸- جام گیتی نما (مرعشی، نسخه ش ۷۰۴۵).
- ۹- جامع المصائب (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).
- ۱۰- جنگ المزخرفات (مرعشی، نسخه ش ۲۰۶۸).
- ۱۱- حقائق الشيعة (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).
- ۱۲- خاتمة التصانيف (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).
- ۱۳- دادار نامه (مرعشی، نسخه ش ۶۵۴۴).
- ۱۴- دافع البلية (مرعشی، نسخه ش ۳۲۷۳، ۴۱۹۷، ۴۱۹۸، ۴۱۹۹).
- ۱۵- درر الاقوال فی فقه سیّدنا محمد و آله الاطهار المفضل (مرعشی، نسخه ش ۲۸۰۷، ۴۱۹۱ - ۴۱۹۶).
- ۱۶- الدرة المضیئة فی تحقیق مسألة البداء، که تمامی آن را در کتاب «وسيلة النجاة» - که به فارسی نوشته و در سال ۱۲۶۹ آن را تألیف نموده - آورده است.^۱
- ۱۷- دلیل المتحیرین در آداب دعاء و أسباب و موانع اجابت دعا (الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ج ۸، ص ۲۶۰).
- ۱۸- دیوان اشعار؛ او در شعرش به عاصی تخلص می‌کند و چند منظومه نیز علاوه بر دیوانش سروده است. (مرعشی، نسخه ش ۲۹۱۷، الذریعة، ج ۹، ص ۶۷۳).
- ۱۹- ذخيرة المعاد و ذریعة الوداد در تفسیر سوره یوسف (الذریعة، ج ۱۰، ص ۲۱).
- ۲۰- ذریعة الوداد (مرعشی، نسخه ش ۲۰۶۸).

(۱) الذریعة، ج ۸، ص ۱۰۷.

- ۲۱- روض الرياض (مرعشی، نسخه ش ۲۰۶۵).
- ۲۲- زاد السالکین در آداب سیر و سلوک و بیان مسالک.^۱
- ۲۳- الزکاة (مرعشی، نسخه ش ۱۳۷۹).
- ۲۴- سوانح السفر، به فارسی، درباره وقایعی که برای او در سفرش از اصفهان به رشت در سال ۱۲۶۷ اتفاق افتاده، او این سفرنامه را برای دوستش میرزا شهباز فرستاده است.^۲
- ۲۵- سی و یک خطبه (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).
- ۲۶- صحة الاصول الاربعة (مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹).
- ۲۷- شد الوثیق در أحوال چهارده معصوم علیهم السلام به صورت مختصر در ۱۴ باب.^۳
- ۲۸- منظومه شور و شیرین مانند نان و حلوی شیخ بهایی.^۴
- ۲۹- غزوة خیبر به نظم و فارسی که آغازش چنین است:
- الهی بگویم مرا باک نیست تو دانی مرا فهم و ادراک نیست^۵
- ۳۰- غوث الانام (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).
- ۳۱- القواعد و الفوائد (الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۷، ص ۱۹۳).
- ۳۲- قیام الحجة (مرعشی، نسخه ش ۶۴۲۷).
- ۳۳- کشف الاسرار (الذریعة، ج ۱۸، ص ۲).
- ۳۴- کشف الحجب (الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۸، ص ۲۷).
- ۳۵- کشف المقال (الذریعة، ج ۱۸، ص ۶۳).
- ۳۶- کنز الفوائد فی لب العقائد و فروع الفرائد (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).

(۲) همان، ج ۱۲، ص ۲۵۳.

(۱) الذریعة، ج ۱۲، ص ۲.

(۴) همان، ج ۱۴، ص ۲۴۵.

(۳) همان، ج ۱۳، ص ۴۲.

(۵) همان، ج ۱۶، ص ۵۴.

- ۳۷- کنز المأمول یا شش دفتر که منظومه شور و شیرین خود را نیز در آن درج نموده است. (مرعشی نسخه ش ۷۰۰۳، الذریعة، ج ۱۸، ص ۱۶۴).
- ۳۸- لب العقائد (مرعشی، نسخه ش ۳۱۴۳).
- ۳۹- لوايح الطرايح (الذریعة، ج ۱۸، ص ۳۷۲).
- ۴۰- لؤلؤ البحرين در تفسیر آیت الكرسي و سوره القدر (الذریعة، ج ۱۸، ص ۳۷۸).
- ۴۱- متروک الانظار لتحقیق الحال در حوادث ماهها و سالها.^۱
- ۴۲- مجمع الانوار (مرعشی، نسخه ش ۷۰۰۳).
- ۴۳- مدینه الابحاث فی احکام المیراث (مرعشی، نسخه ش ۱۳۷۹).
- ۴۴- مرآة السبیل.^۲
- ۴۵- مرآة الشریعة فی احکام الشریعة.^۳
- ۴۶- مرآة العاشقین (رساله حاضر).
- ۴۷- مراجع الضامیر.^۴
- ۴۸- مرجع الضامیر.^۵
- ۴۹- معراج الشهادة؛ منظومه‌ای فارسی و حماسی نظیر حمله حیدری در بیان وجوه شباهت‌ها بین معراج امام حسین علیه السلام در کربلا و معراج جدش در مکه. این منظومه بیش از هزار بیت است و مؤلف آن را در سال ۱۲۶۷ به اتمام رسانده و در آن متذکر شده که قبل از آن ۱۲۰ اثر تألیف نموده است. و در مقدمه آن ناصرالدین شاه را یاد کرده است.^۶
- ۵۰- مفاتیح النجاة.^۷

- | | |
|------------------------|----------------------|
| ۱) الذریعة، ج ۱۹، ص ۶۱ | ۲) همان، ج ۲۰، ص ۲۷۲ |
| ۳) همان، ج ۲۰، ص ۲۷۴ | ۴) همان، ج ۲۰، ص ۲۹۴ |
| ۵) همان، ج ۲۰، ص ۳۰۲ | ۶) همان، ج ۲۱، ص ۲۳۰ |
| ۷) همان، ج ۲۱، ص ۳۰۸ | |

۵۱- ملتمس المحبوب.^۱

۵۲- منهاج الدین فی اصول الدین.^۲

۵۳- وسیلة النجاة فی رفع المهلکات به فارسی در جبر و تفویض؛ این رساله را مؤلف در قزوین به درخواست حاج محمد علی قزوینی در سال ۱۲۶۹ نگاشته و صد و هفدهمین اثر مؤلف است.^۳

۵۴- نجات النساء.^۴

مرآة العاشقین

رساله‌ای که اینجا عرضه می‌شود اثر منظومی است در عرفان و به فارسی که در حدود سیصد بیت است. او در پایان این منظومه تخلص خود را عاصی می‌آورد و این منظومه را در سال ۱۲۴۲ ق در اصفهان به پایان رسانده است.

نظم و شعر مؤلف در حد متوسط است و عنوان مباحث این منظومه چنین است: مقدمه در تعریف عشق؛ در بیان مراتب عالم ارواح؛ در بیان مراتب عالم اجسام؛ مثنوی در خلاصه سخن؛ در اثبات وحدانیت؛ سؤال و جواب؛ نصیحت؛ در بیان پیر کامل و طلب او؛ در بیان پیر ناقص؛ مثنوی در خلاصه سخن؛ شروط سیر و سلوک (ده شرط)؛ خاتمه؛ در بیان ذکر اول و سیر اول.

لازم به ذکر است که در برخی موارد قافیه‌های ابیات درست نبود که شکل صحیح آن را در پاورقی تذکر داده‌ایم. در پایان از خانم فاطمه حیدری که زحمت بازبینی اشعار و اصلاح ابیات را کشیده‌اند، تشکر می‌نمایم.

(۱) همان، ج ۲۲، ص ۱۹۶. (۲) همان، ج ۲۳، ص ۱۶۰.

(۳) همان، ج ۲۵، ص ۹۰. (۴) مرعشی، نسخه ش ۲۶۵۹.

مصادر شرح حال

- در مصادر کمتری به شرح حال مؤلف تعرض شده که عبارتند از:
- الکرام البررة (بخش مخطوط) ص ۱۹۷ رقم ۵۳۲ از مخطوط.
- الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ در موارد متعدد که کتابهای او را یاد کرده است.
- تراجم الرجال، سیّد احمد حسینی اشکوری: ج ۲، ص ۳۳۰ - ۳۳۴.
- و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

رسالة مرآت لخدمته الرحمن الرحيم العاشقین باعلی مد

ای دلای دل کچه لاله افقال سیمابین الصلوتین ^{مقال}
 لیک چون خواندندت از نام و نسب به ادب راندندت از فضل و ^{محب}
 مرد مردانه دلم خواهد بنظم تازی اندر رد این صنو بکظم
 ای سرش نادم بزین از دشمنی اب کیه کن مبلق تشنه می
 تا بقول و قال دارد کرم سر دقیر سر کن بردش سر بر
 اصغها زاده فرزند رفیع محس عاصی تخلص ای لکب
 همی تور اکوید چنانچه جریف از ظرافت بگذرای کبر فریف
 اینکه گفته عشق نه بل عقل نه انچه بینیم زین عشق نقل نه
 آنکه گفته نه مرادش مصطفی در دیش از دور و ^{ابصفا}
 معیش او از این طنبوریت از مضیف افسوس که دستوریت
 مجلا امکان و مایات او اینکه راند این همه ایات از او
 زان طرف عشق و عشق و عاشق ان ها که گفته از خود صادق
 لیک عشق و عاشق از هم جدا شمه کرد کوه دارا صد است
 ایو مثل کاهد تور در اینه بود در آن مثل یا اینه

طلباد عرض منی بدگشت بس پیش از اینت نیست جاناد
 زود سر کن بزم و رعد و بزم کاتنام فی الدین قوم ماردین
 جان من چو بیانا سر کن از تفسیر و از فقر و حش
 یارب این دستا هم از مانند بانان یغریم آمد تمام
 دعوتم این است که لطف عظیم خود کنی تقیم کادم یا کریم
 عاصیا اینهم ز تو در روزگار یاد کار ماند بر خود و یگار
 ختم کن دستا و دم بندار بلام وعدۀ ما و تو در یوم الیام
 تمام شد این اوراق در خطه اصفهان بکلا بکلا
 ایہ بندۀ فانی محسن به المرحوم الحاج شیخ محمد
 رفیع الجیلانی در شب

یا زدهم

بیع ۱۲۴۱
 المولد

۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

ای دل ای دل گرچه لالی از مقال ایک چون خواندندت از نام و نسب مرد مردانه دلم خواهد به نظم ای سرت نیازم یزن از دشمنه‌اش تا به قیل و قال دارد گرم سر اصفهانی زاده فرزند رفیع همین تو را گوید چه لافی بی حریف این که گفتی عشق نه بل عقل نه آن که گفته نی مرادش مصطفی است معنیش آواز این طنبور نیست مجمل‌امکان و ماهیات او زان طرف معشوق و عشق و عاشقی ایک عشق و عاشق از هم کی جداست این مثل کامد تو را در آینه مجمل‌عاشق چو گردد عشق کیش عشق بازی بها جمال خود شود ای چه خوش گفت همچو من آن پاک دین خود نبود امکان به این بی آینه زانکه فرمود آن رسول پاک دین	سهما بین الصلوتین و مقال بی ادب رانددندت از فضل و حسب تازی اندر ردّ این صوفی به کظم آب کُزی کن به خلق تشنه‌اش دفتری سر کن به ردش سر به سر محسن عاصی تخلص ای لکبج از ظرافت بگذر ای گبر ظریف آنچه بینم زین تعشّق نقل نه دردش از دوری ارباب صفا است از مضیف افسوس که دستور نیست این که راندی این همه آیات از او آن همان که گفتی ار خود صادقی شبهه کردی کوه دارای صداست بود رأیی آن مثل یا آینه عشق معشوقش چو گرداند پریش خوشتن معشوق، خود عاشق شود قبله غزنین محمود گزین طالب آینه شد هر آینه مؤمن است آینه مؤمن یقین
---	---

غیر مؤمن ز آنکه ذرات جهان	مظهر حقند اگر چه ای جوان
لیک مؤمن بنده این عالم است	جمله اشیاء را نتیجه آدم است
آدمی را خواست تا پیدا کند	خلق عالم را بر او شیدا کند
از وجود خاص نور عام کرد	جوهر اول مر او را نام کرد
کرد از و ظاهر وجود کائنات	فهم کن این نکته را ای پاک ذات
آن بود راز محمد (ص) ای ندیم	عقل اول نیز در نزد حکیم
آدمی معنی همین است ای پسر	بشنو از من تا چه می گویم خبر
سالکان کسین راه حق را رفته اند	نام این، روح اضافی گفته اند
اصل این روح است ای جان پدر	روح هر جسمی از این آمد به در
در مثل میدان که چون کلی است این	حطه هر جسم چون جزوی از این
لیک ترتیب است اینجا ای فقیر	بشنو از من جمله را و یاد گیر



در بیان مراتب عالم ارواح

آن خداوند کریم کارساز	قادر پروردگار بسی نیاز
چون نظر بر جوهر اول را فکند	از ضیاء بگداخت جوهر بی گزند
بر سر آمد زبده جوهر روان	روح خاتم آفرید از وی همان
بعد از آن باقی جوهر جوش کرد	در نظاره خویش را مدهوش کرد
بار دیگر زبده اش آمد پدید	از وی ارواح اولوالعزم آفرید
هم برین ترتیب ای جان پدر	زبده باقی جوهر شد دگر
از وی ارواح رسول را آفرید	آن خدای خالق عرش مجید

آفرید آن فرد بی شکل و صفت	بعد از آن ارواح اهل معرفت
بعد از آن ارواح جمله اولیاء	بعد از آن ارواح باقی انبیاء
بعد از آن ارواح جمله عابدین	بعد از آن ارواح جمله زاهدین
بعد از ایشان روح جمله کافرین	بعد از آن ارواح جمله مؤمنین
بعد از آن روح نباتی شد پدید	بعد از آن ارواح حیوان آفرید
جمله را بر این نسق پرداخت او	بعد از آن حق طبایع ساخت او
در مقام خود به هر روح ای پسر	لیکن آن حق کریم دادگر
باقی عالم چنین بنیاد کرد	بی عد و چندی ملک ایجاد کرد
عالم جنسی را کردند نام	عالم ملکوت شد اینجا تمام



در بیان مراتب عالم اجسام

مظهر اکمال آل آدم است	آن وجودی کو خدای عالم است
آفریند عالم اجسام را	خواست از بهر ظهور نام را
از وی آمد در زمان جوش و گداز	دُژِ جوهر را نظر افکند باز
عرش را از زبده آن آفرید	زبده او نیز چون آمد پدید
زبده اش را نفس کرسی ساخت او	بعد از آن بار دگر بگذاخت او
آفرید آن پاک شاه بی رفیق	آسمانها را همه بر این طریق
بعد از ایشان آفرید آن ذات پاک	عنصر و نار و هوا و باد و خاک
عالم ملک است نامش ای همای	عالم اجسام شد اینجا تمام
بیست و هشت آمد همه ای پاک ذات	ختم شد اینجا به کلی مفردات

چهارده در عالم ارواح شد	مثل این در عالم اشباح شد
ای به معنی کرده جان و دل گرو	سه مرگب شد از اینها خوش شنو
جسم حیوانی، نباتی، معدنی	فهم کن گردم ز معنی می‌زنی
مثل این حرف تهجی را بدان	بیست و هشت آمد برو بشمر بخوان
سه مرگب شد از اینها مثل این	این چنین دیده است چشم راست بین
اسم و فعل و حرف شد اصل کلام	هم چنان کز آن سه عالم را بدان ^۱



مثنوی در خلاصه سخن

پس بدان ای عارف پاک اعتقاد	آنکه این بنیاد را زیبا نهاد
روح تو از جوهر پاک آفرید	تو ز نادانی تو را دانی پلید
پرتو انوار ذاتی ای فقیر	تا نه پنداری ورا چیزی حقیر
تو به معنی از ملایک برتری	لیک در صورت بماندی از خری
دارد این صورت چه نیکان و بدان	اعتباری نیست صورت را بدان
بهر آن دادند این صورت تو را	تا بدانی کردگار خویش را
با عناصر پای‌هایت بسته‌اند	پرز و بالت را بدان اشکته‌اند
تا نپری سوی اصل خویشتن	زین سبب کردند محبوس بدن
چون عناصر شد میانیت را کمر	بهر آن گفتند نامت را بشر
ورنه تو خود روح پاکی ای پسر	تا نپنداری که خاکی ای پسر

(۱) قافیۀ بیت به صورت زیر صحیح است:

اسم و فعل و حرف شد اصل کلام
همچنان کز آن سه عالم را تمام

یک عدد در عنصر آمد دو نمود	جمله موجودات از اینجا رو نمود
جمله اعداد از یک بیش نیست	جز خیالات محال اندیش نیست
گر هزار و صد بود گر صد هزار	این همه جمله یک است ای یار غار
این همه کثرت ز وحدت ناشی است	غیر واحد هر چه بینی لا شیء است
از دوئی بگذر که تا یکتا شوی	بی زبان شو تا به حق گویا شوی
رو حدیث «کُنْتُ کُنْزاً» را بخوان	تا شوی دانای این راز نهان



تمثیل

اصل ما چون آب ما در روی آب	می‌دویم از هر طرف هم چون حباب
پس وجود ما ز آب است ای پسر	لیک در جسم اوفتاده است ای پسر
چون که باد از اندرون ما رود	این حباب ما همان دریا شود
این چنین است اصل ما ای مرد کار	سرّ حق را با تو کردم آشکار
چون بدانستی تو حال خویش را	فکر کن زین پس مآل خویش را
جهد کن تا خود به حکم من عرف	حق‌شناسی نزد وی پای شرف



در اثبات وحدانیت

آن وجودی کو خدای بر حق است	نزد اهل حق وجود مطلق است
در دو عالم غیر از و موجود نیست	در حقیقت غیر از و معبود نیست
ذکر او هم ذاکر و مذکور اوست	شکر او هم شاکر و مشکور اوست
ذره را غیر از او هستی کجاست	جز شراب عشق او مستی کجا است

ذات پاک او منزّه از جسد	وصف ذاتش قل هو الله احد
در یمین و در یسار و پیش و پس	جز وجود حق نباشد هیچ کس
هر چه بینی جمله حق است ای جوان	نیست باطل فهم کن نیکو بدان

سؤال

أحوّل کج بین سؤالی می‌کند	ابله فاسد خیالی می‌کند
غیر حق گوید که چون موجود نیست	این وجودات جهان را جود نیست
نیست چون غیر وجود حق پدید	چیست این ابراهیم و آن یازید
این شریعت بهر چه آراستند	از شرایع انبیاء چه خواستند
چیست این حج و زکات و این صیام	وین رکوع وین سجود و این قیام
این کلام الله مُنَزَّل پس جراست	غیر او چون نیست، حکم او چراست
گر چنین است اینکه می‌گویی سُئِلْ	لازم آید نفی ارسال رُسُلْ
عاقلان هرگز نگویند این سخن	این سخن نبود مگر مکر کهن

جواب

بشنو ای سائل زمن شاخ جواب	تو مرض داری دهم بر تو جواب
بگذر از پندار خود ای بوالهوس	گوش جان بگشا و بشنو این نفس
اینکه تو می‌گویی اینها را وجود	جمله اعراضند اینها ای عنود
از سر کبر و تکبر از غرض	کرده‌ای اطلاق جوهر بر عرض
در درون تخم عداوت کاشتی	جوهر حق را عرض پنداشتی

جوهر آن مطلق وجود است ای جوان
 نیست مر او را فنا دایم بود
 پس حقیقی نبود الا این وجود
 این وجودات جهان اظلال ازوست
 آن شئس است این همه چون پرتوند
 او چو بحر است این همه امواج ازواست
 گر چه موجود است اینها در شهود
 گر هزار و صد بود گر بیستند
 در حقیقت یک وجودند این همه
 چون که هر یک دید شکل خویشتن
 از من و تو گشت این کثرت پدید
 از من و تو یافت این اشیاء وجود
 این من و تو تابع جسم و تن است
 تا بود جسم کثیف بر قرار
 پس بده تلطف جسم خویش را
 یک این تلطف با حکم نمی
 بـهر آن کردند ارسال رسل
 این کلام الله بران انزال شد
 نه عدم عاری است بر وی نه زمان
 جمله ماهیت بدو قایم بود
 جمله او را در رکسوع و در سجود
 این چه موضوع است و این احوال ازوست
 جمله در آخر به سویش می‌دوند
 او چو شاه است این همه محتاج او است
 مستقلاً نیست آنها را وجود
 جمله اعراضند، جوهر نیستند
 شکل او بودند هر یک این همه^۱
 آن یکی تو گفت این یک گفت من
 آن یک ابراهیم شد آن پایزید
 بی من و تو جز وجود او نبود
 این سخن در نزد اهلان روشن است
 این من و تو کی کنند از وی گذار
 تا نرنجانی دل درویش را
 می‌شود حاصل ز احکام نمی^۲
 رهروان را تا شود روشن سبیل
 حکم او را بهر این اجلال شد

(۱) اگر بیت «شکل او هر یک بیودند این همه» باشد اشکال قافیه برطرف می‌شود.

(۲) اشکال نداشتن قافیه در این بیت با تغییر بیت به «می‌شود حاصل ز احکام وصی» برطرف می‌شود.

ایمن لطافت شد علوم اصل و فرع	ایمن لطافت شد مراد او ز شرع
چون به راه شرع رفتی راستی	پس به راه شرع باید راستی
راست رو شو تا شود کار تو کار	در شریعت کج روی ناید به کار
قطره مسکین به عثمان کی شود	بی شریعت کار آسان کی شود
قطره را بر سوی دریا کی بریم	ما ز دریایم اگر چه قطره ایم
با ریاضت ناشده باشد لطیف	با وجود این که این جسم کنیف
همچو مرغی مانده بی پروای او	با لطیفان کی شود بی رای او
رو به جان و دل بکن قولش قبول	لازم آید پس ترا شرع رسول
تا حقیقت رو نماید والسلام	در رهش شرع محقق کن مدام
لا جریم راه حقیقت گم نشود ^۱	گر سر مویی ز شرعش کم شود



نصیحت

در میان جاهلان سرور شود	بنده حق باز تن پرور شود
جهد کن از گردن افکن بار را	چرب و شیرین کم بده این مار را
بر دلت سوزد چراغ معرفت	دامن از دنیا بر افشان یک جهت
هر چه بینی نیک بین و درگذر	جمله عالم را بکن یکان نظر
رو مزن در عیب معیوبان نفس	عیب خود را بین، مبین تو عیب کس
تا شود حاصل دلت را روشنی	وارهان خود را تو از ما و منی
از شراب عشق حق جامی بنوش	پنبه پندار بیرون کن ز گوش

(۱) قافیه بیت به صورت زیر باشد صحیح است: لا جریم راه حقیقت ختم شود

نفس را مغلوب روح خویش ساز
بگذر از صورت به معنی راه یاب
تا تو در بند تن و مال و زنی
تا دماغت از غم دنیا پر است
تا درونت پر ز حرص و از هواست
نیستی بگزین و با حق هست شو
هر چه داری از غم چون و چرا
عشق او بگزین و با حق یار باش
عقل را با عشق مردان کار نیست
انتهای عقل و عاقل با خودی است
بی خود آی و با خدا همراه شو
چون وجود خویش را کردی فنا
دیدۀ دل کی شود الله بین
رو تو خود را از میان بیرون آر
تا تو هستی در میان، باشد توئی
روح تو از عالم پاک است پاک
جهد کن این پاک را بر پاک بر
صوفی صافی شو و صوفی مباش
راست باش و راست بین و راست گوی
گر دروغی و تو را این صنعت است

خوشتن را جهد کن درویش باش^۱
در طریقت حضرت الله یاب
پیش صاحب دل، نیرزی ارزنی
بت پرستی، بت پرستی، بت پرست
دعوی اسلام کردن نارواست
از شسراب لا یزال مست شو
جمله را در یاز در راه خدا
عقل را در یاز و بر خوردار باش
اندرین ره عقل را بازار نیست
ابتدای عشق عاشق بی خودی است
کسوت درویش پوش و شاه شو
عشق جانان می شود پیدا تو را
تا خودی خود بود با تو قرین
بعد از آن پرواز کن تا نزد یار
پس یقین می دان، حجاب خود توئی
جسم تو در کوزه خاک است خاک
همجو مردان چست رو، چالاک پر
مرد شو مردانه تو بوقی مباش
تا برآری نام خود را راست گوی
این همه از درد رنج و شهبزه است

(۱) اگر درویش ساز باشد، قافیه بیت صحیح می باشد.

کساندرین ره نیست غیر از نیستی	گر چنین مردی تو صافی نیستی
بس به هستی صوفی کردن بد است	تا تو هستی صوفی ناید به دست
صوفی آن باشد که از صورت به رست	صوفی آن نبود که شد صورت پرست
هر که صوفی شد به خرقه بر نخواست	صوفی ناید به تاج و خرقه راست
صوفی را دل ببايد سوختن	صوفی نبود مرقع دوختن
گر تو انسانی برو بر جانشین	صوفی انسان نَبُود ای مرد یقین
ورنه صوفی بگو این نام چیست؟	گر تو صوفی تو را این دام چیست
می‌نمائی خویش را صوفی به خلق	بت پرستی می‌کنی در زیر دلق
در طریق اهل ایمان کی شوی	با چنین عادت مسلمان کی شوی
تا شوی آرایش هر انجمن	رو چو ابراهیم بتها را شکن
من تو را هرگز نگویم بت پرست	گر دلت از دست این بتها بُرست
نَسَمَرَةُ الله پرستی میزنی	همچو شیطان لاف هستی میزنی
گر بدانی نفس خود را عارفی	اینچنین نبود طریق عارفی



در بیان پیر کامل و طلب او

گر تو هستی طالب انوار حق	بشنو ای جوینده اسرار حق
کی شوی دانشا دل درویش را	چون ندانستی تو نفس خویش را
رو طلب کن صاحب دل را مایست	چون ندانستی دل خود را که چیست
تا کلید از دل گشاید در زمان	صاحب دردی طلب کن در جهان
تا شوی در نزد مردان سرفراز	دم ز مردان زن از ایشان جوی راز
مرد شو تا کی نشینی همچو زن	دست خود بر دامن پیری بزن

هر چه او گوید تو را بی [هر] لجاج
پیش او گر پادشاهی بنده باش
پیر باید تا تو را رهبر شود
زانکه بی رهبر نباشد راه او^۱
راه رفتن کی تواند بی رفیق
پیر باید تا قلاویزی کند
لیک آن پیری نباید در طریق
رفته باشد بارها این راه را
تا هر آن مشکل که افتد بر مرید
با شریعت ظاهرش آراید او
با حقیقت جمله اسرار را
او به غیر از مجتهد باشد چه کس
بر امامت او است امروزه سفیر
باب چه؟ باید بر او ابواب بست
نکته سر بسته گفتم گوش کن
وقت تنگ است فرصت تطویل نیست

می‌نمائی چون که بر وی احتیاج
مرده شو در پیش پیر و زنده باش
تا از او من وجودت زر شود
راه رو بر آب و آنگه راه رو
زان که صعب است و خطرناک این طریق
راه حق را منزل آموزی کند
در شریعت در طریقت بی رفیق
گشته باشد لایق آن درگاه را
دل کند آن پیشوای اهل دید
با طریقت باطنش آراید او
و ا نماید بر مریدان ره‌نما
رکن رابع اوست رو بر وی پرس
شیمه جز او نیست ورنه رو به‌پیر
ره بر او از زهد شیخ و شاب بست
گوش خر بفروش و بروی هوش کن
فکر کن این فهم و این تأویل چیست

در بیان پیر ناقص

آنکه او این راه‌ها نادیده است
دیده دارد گر دو صد نادیده است
گر چه او دعوی پیری می‌کند
نیست او پیر بلکه میری می‌کند

۱) اگر «راه او» به «راه رو» تبدیل شود اشکالِ نداشتن قافیه بر طرف می‌شود.

می‌فرید خلق را ابلیس وار	بهر دنیا کرده تلبیس اختیار
تا به دام خود بگیرد عام را	بهر دنیا بسته است این نام را
نه ز بهر حق ربائی می‌کند	ظاهر اگر پارسائی می‌کند
گشته گمره ره‌نمایی می‌کند	این چنین کس پیشوایی کی کند
در بیان این سخن دُر سفته است	حضرت ملای رومی گفته است
پس به هر دستی نباید داد دست»	«ای بسا ابلیس، آدم روی هست
ریشخندت می‌کنند باور ممکن	روضه پیغمبر است عر عر ممکن



مثنوی در خلاصه سخن

قصد اعلایی بکن منشین تو پست	گر تو را بازار این بازار هست
تا کند پیدا تو را سر نهان	جهد کن تا پیر یابی آن چنان
بارها در بند این ره بوده است	زان که او این راه را پیموده است
از بسای ره‌زنان باشد امین	تا نماید او تو را راه یقین
حق در دولت به رویت بر گشاد	گر چنین پیری که گفتم دست داد
در دلت صد گونه ذوق آید پدید	چون گسرفتی دست او گشتی مرید
هرچه فرماید اطاعت بایدت	من جمیع الوجوه ارادت بایدت
ذکر اول را به تو تلقین دهد	تا تو را در راه حق تمکین دهد
جمله را آرد تو را یک یک به پیش	هر چه او دیده است خود از پیر خویش
تا شود در راه حق کار تو کار	بعد از آن ده شرط باید برقرار
دل به ذکر حجت اسلام دار	ایمن شنیدی آن منم آرام دار
در صفاهان با بسی اندوه و ساز	ای روانش شاد گشتا این به راز

شرایط سیر و سلوک

شرط اول

شرط اول شد طهارت در بدن	بسی طهارت اندرین ره دم مزین
پس طهارت باید اندر نفس خویش	تا ازین منزل رود راحت به پیش
هم طهارت باید از جمله گناه	تا شوی در زمره مردان راه

شرط ثانی

شرط ثانی عزلت است ای یار پاک	اختیار خلوت است از ماسواک
خانه تاریک باید جای تو	تا شود بسته ره حس‌های تو
فتح گردد بعد از آن درهای دل	جسمگی مُدرک شود حس‌های دل

شرط ثالث

شرط ثالث شد سکوت بر دوام	ناید از لفظ تو جز خیر السلام
چون شوی ساکت ز غفلت واره‌می	بر نفاق و کذب رخصت کی دهی
چون زبان ساکت شود از قیل و قال	قلب ناطق می‌شود از ذوالجلال

شرط رابع

شرط رابع روزه آمد ای جوان	روزه عادت بگیرد زن همان
زانکه می‌فرماید آن خیر البشر	روزه شد مر تیر نفست را سپر

روزه بخشد سالکان را پرورش قلب را صافی کند از غل و غش



شرط خامس

شرط خامس شد دوام ذکر حق	کاتدرین ره می برد سالک سبق
با حضور قلب باید ذکر تو	تا شود صافی و روشن فکر تو
رفع نخوت می نماید ای فقیر	تا که شیطان ره نیابد بر ضمیر
افضل اعمال ذکر خالق است	ذات او را ذکر کردن لایق است
افضل اذکار هم بی اشتباه	لا اله الا الله است ای مسرد راه
ذکر کن ذکر که تا فکر آورد	صد هزاران نکته بگر آورد



شرط سادس

شرط سادس را توکل بر خدا	بر مقدر کرده تسلیم رضا
در غنا و فقر اندر شک و سهو	در رجا و خوف در اثبات و محو
منهدم باید در این ره شک و ریب	تا گشاید بر دلت درهای غیب



شرط سابع

شرط سابع نفی خواطر بایدت	دفع باید هر چه در دل آیدت
ز آنکه شیطان اندرین ره رهن است	یجری عن مجری الذی هم روشن است
بسته باید دایماً مجرای او	تا شود فارغ دل از غوغای او

شرط ثامن

شرط ثامن ربط قلب است ای رفیق از ره تحقیق بر پیر طریق
تا نماید او تو را راه درست در طریق حق روی چالاک و پُست
از مَخاوف و اِرهائند او تو را از خودیّ خود ستاند او تو را



شرط تاسع

شرط تاسع ترک نوم است ای فقیر بشنو از من جمله را در یاد گیر
تا نه آید بر سرت غوغای نوم ای عزیز من شود سودای نوم
با خشوع و با خضوع و با نیاز خلق خفته، تو به حق می کن نماز



شرط عاشر

شرط عاشر قَلّت اکل طعام کرده اند ای یار من در این مقام
لیک باید خورد از وجه حلال نه کم و نه بیش شرط است اعتدال
پس وسط ممدوح شد در هر مقام این چنین فرمود آن خیر الانام



در بیان ذکر و هفت سیر

پس شرایط جملگی معدود شد در وجود سالک این موجود شد
سالک راه خدا شد او عیان واقف حال آمد از سرّ نهان

چون که از راه شریعت آمد او لایقی راه حقیقت آمد او
پس بسباید کرد روشن فهم و فکر تا بدانند هفت سیر و هفت ذکر



خاتمه در بیان ذکر اول و سیر اول، سیر الی الله است

بشنوای طالب زمن مغز سخن هر یکی را می‌کنم شرح و بیان چون شنیدی ذکر اول از مسیر منزل سیر الی الله را بگیر که ز هر چه بگذری در هر چه هست لیک نی بسی ذکر باید فکر کرد که چنین کس صوفی و بی مذهب است ای چه خوش گفت آن که تکلیف عباد آری آری خسویش بسر غفلت مده مجملاً شب رفت و شد وقت عشاء زان گذشته مجلس مهمانی است عاصیا بس کن چه می‌خواهی مقام مطلب از عرض سخن بُد گشت بس زود سر کن بزم و رة در بزم دین جان من چو بُود بیان نا نلیث	تا برارم پیش تو نغز سخن بشنو از من جمله را نیکو بدان خوشتن از ذکر سر کردن و مگیر و اندر او شش سیر بنگر ای خبیر بودن اندر فکر حق آن خوشتر است بی عبادت فکرها را بکر کرد مرد بی مذهب کجا در مطلب است یا به تقلید است یا در اجتهاد دامن دین زین دور از کف مده^۱ بیش از اینم نیست فرصت یا اخا نی محلّ عرض مذهب دانی است کالکلام إنجزاً ایضاً بالکلام بیش از این است نیست جاننا دست رس کأنهم فی الدین قوم ماردین سر کن از تفسیر و از فقه و حدیث
--	---

(۱) اگر «دامن دین زین دوره از کف نده» باشد بیت از نظر قافیه بدون اشکال خواهد بود.

یا رب این دستان هم از ما شد ختام	با نماز مغربم آمد تمام
دعوتم این است کز لطف عمیم	خود کنی تتمیم کارم یا کریم
عاصیا اینهم ز تو در روزگار	یادگاری ماند بر خُرد و کِبار
ختم کن دستان و دم بند از کلام	و عده ما و تو در یوم القیام

تمام شد این اوراق در خطه اصفهان به کِلک بی سلک این بنده فانی، محسن ابن
المرحوم الحاج شیخ محمد رفیع الجیلانی در شب یازدهم ربیع المولود ۱۲۴۲^۱.

(۱) در پایان نسخه که به خط ناظم است، ترقیمة نسخه چنین درج گردیده است.

لاهیجان، ۲۳۲	رشت، ۲۳۲، ۲۳۷
لبنان، ۹۰، ۳۵۲	سامراه، ۱۷۷
مجموعه فرهنگی تخت فولاد، ۲۲	صحن قدیم (مشهد مقدس)، ۴۶
مدرس ابن سینا، ۲۱	عتبات عالیات، ۲۰
مدرسه آقا کمال خازن، ۲۷	قاهره، ۲۲۸
مدرسه آقا مبارک، ۲۷	قزوین، ۲۷، ۲۳۴، ۲۳۹
مدرسه ابن سینا، ۲۱	قم، ۱۸، ۱۹، ۹۰، ۱۷۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
مدرسه اسفندیار بیک، ۲۷	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
مدرسه افندی، ۲۷	۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۹۱، ۳۱۰
مدرسه الحجة نجف آباد، ۲۶۹، ۲۷۳	۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۸۰
مدرسه پریخان خانم، ۲۷	کاشان، ۱۹
مدرسه تاج الملک، ۲۱	کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۷۹
مدرسه دده خاتون، ۲۷	۳۵۰، ۳۶۱
مدرسه زینب بیگم، ۲۷	کتابخانه آیت الله صدر خادمی، ۳۲
مدرسه شاهزاده‌ها، ۲۷	کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۲۶، ۲۲۴
مدرسه شفیعیه، ۲۷	۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
مدرسه صدر اصفهان، ۱۸۷	۲۸۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۰
مدرسه صدر نجف، ۱۸۷	کتابخانه مسجد سید اصفهان، ۴۱، ۹۳، ۲۲۶
مدرسه علمیه الحجة، ۲۶۹	کتابخانه طهوری، ۲۸۵، ۳۴۶
مدرسه فیضیه، ۲۶۴	کرمان، ۲۳۸
مدرسه مریم بیگم، ۲۷	کرون (منطقه)، ۲۶۸
مدرسه ملا محمد صادق قم، ۲۶۳	کعبه معظمه، ۲۹۷، ۳۶۹
مدرسه میرزا تقی، ۲۷	کوفه، ۳۶۷، ۳۶۹

مرکز تحقیقات حوزه علمیه نجف آباد، ۳۵۰، ۳۶۱	مشهد مقدس، ۴۵، ۴۶، ۲۲۸، ۲۲۹
مرکز تحقیقات رایانهای حوزه علمیه اصفهان، ۲۵	۲۳۰، ۲۳۲
مسجد آیت الله حبیبی، ۲۷۳	مصر، ۱۰۶، ۱۷۷
مسجد بازار نجف آباد، ۲۶۱	مقبره آب بغشان، ۳۵۰
مسجد جامع عتیق اصفهان، ۲۴	مکه، ۲۳۸، ۲۹۹
مسجد رکن الملک اصفهان، ۴۱، ۴۵	نجف آباد، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸
مسجد سید اصفهان، ۴۱	۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۲۷، ۳۵۰
مسجد صاحب الزمان، ۲۷۳	۳۶۱
مسجد صفا، ۲۷۳	نجف اشرف، ۴۰، ۹۰، ۱۷۹، ۱۸۷
مسجد فاطمیه، ۲۷۳	نظامیه، ۲۳
مسجد کوفه، ۹۷	هند، ۳۵۷، ۳۵۸
مسجد هدایت، ۲۷۳	مسجد الحرام ← بیت الله الحرام